

«رفرم» یا «انقلاب»؟

نکاتی در باره ی «اصلاح گرایی»، «حاکمیت بورژوازی» و
«قدرت پرولتری»

تحولات اخیر ایران، بار دیگر «حاکمیت سرمایه داری» را در مقابل «قدرت کارگری» قرار خواهد داد. گرچه رژیم سرمایه داری آخوندی حاکم، در وضعیت کنونی، در بحران عمیق سیاسی غوطه ور است، اما تحمیق و ارباب زحمتکشان ایران و به ویژه طبقه ی کارگر نه تنها کاسته نخواهد شد که فراتر از گذشته نیز خواهد رفت. البته بورژوازی ایران (همانند سایر دولت های سرمایه داری) به روش های متفاوت وارد کارزار برای مقابله با طبقه ی کارگر خواهد شد. یکی از شیوه های شناخته شده «متداول»، سرکوب، ارباب، اعدام و ترور علنی (و مخفی) است. واضح است که این شیوه های «متداول» برای حفظ حاکمیت «سرمایه» ضروری است و رژیم ایران نیز استفاده از آنها را ادامه خواهد داد.

اما، این رژیم از روش های دیگری نیز، به ویژه در دوره آتی که همراه با عادی سازی روابط با غرب و احیاء سرمایه داری مدرن است^۱، استفاده خواهد کرد. درگیرسازی ظاهری طبقه ی کارگر در امور سیاسی، تولیدی و اداری، مبادرت به «اصلاحات» برای جلب رضایت مردم و تأثیر بر آذهان عمومی (به ویژه ۲۰ میلیون نفری که به خاتمی رأی داده اند). رژیم، در گذشته طرح های متعددی برای این منظور ارائه داده است. طرح هایی نظیر «سهیم» کردن کارگران در سود

^۱ - رجوع شود به «کابینه ی نو، تداوم بحران قدیم»، «کارگر سوسیالیست»، شماره ی ۴۵، شهریور ۱۳۷۶.

کارخانه ها، اجرای طرح «تأمین اجتماعی»، مشارکت کارگران در «مدیریت» کارخانه ها، ایجاد «تشکل های مستقل کارگری» نظیر انجمن های صنفی و غیره. اینها همه عوامفریبی هایی است که در دوره آتی گسترده تر خواهند شد.

نظریه پردازان نظام بورژوازی (چه در حکومت و چه در اپوزیسیون) به نقد زمزمه های «اصلاحات» و «تحولات نوین»، تحت حاکمیت رئیس جمهور «نوین» را سرداده و درهای بنگاه های تبلیغاتی خود را گشوده اند. «استحاله» پذیرى رژیم مجدداً بر سر زبان ها افتاده است و «براندازی» رژیم تقبیح و محکوم می شود.^۱ اپوزیسیون «راست» در نشان دادن «تعهدات» خود به رئیس جمهور، گوی سبقت را از یکدیگر ربوده اند. در آخرین نشست «کنفرانس پژوهشگران ایران» در برلین، اواخر سپتامبر، گرایش های مختلف این «اپوزیسیون» با اکثریت آراء به سایرین چنین توصیه کردند که چنانچه رئیس جمهوری جدید «اثبات کند که جداً بسوی اجرای وعده های انتخاباتی خود می رود» از «سنگ اندازی در راه او، خودداری کند!» و چوب لای چرخ این رویداد «تاریخی و بسیار مهم» نگذارند!

متأسفانه اینگونه تبلیغات تنها توسط اپوزیسیون «راست» ارائه داده نمی شود. برخی از نیروهای «میانه»^۲ و همچنین «چپ»^۳ نیز به شکلی به توهماتى در مورد

^۱ - اینها گرایش های طرفدار «استحاله» رژیم هستند. کافی است که این روزها نشریات اپوزیسیون راست را ورق بزنید تا تیتراهای «متنوع» نی از قبیل «تغییر حتماً نباید ناگهانی و انقلابی باشد!»، «خشونت گرایی، سنگ راه جامعه ی مدنی!» (کیهان)، اپوزیسیون نباید چوب لای چرخ خاتمی بگذارد! (نیم روز) و غیره یافت کنید. به زعم آنها گویا خاتمی پدیده نیست که از آسمان نازل شده و قرار است برای این حضرات «آزادی» به ارمغان بیاورد.

^۲ - عمدتاً گرایش های سوسیال دمکرات ایرانی، اینها مبارزه «قهرآمیز» علیه رژیم را متکی بر نقد نظریات گرایش های «چریکی» و «مانونیستی» مردود اعلام می کنند. همچنین با «استحاله» رژیم توافق ندارند. رجوع شود به مقاله «بیکار مسالمت آمیز اجتماعی»، پویش، شماره های ۲۸ و ۲۹، پانیز و زمستان ۱۳۷۵.

^۳ - عمدتاً گرایش های سانتریستی در طیف «چپ» اند، که از درون گرایش استالینیستی ظاهر گشته، و آغشته به انحرافات رفرمیستی، سندیکالیستی و آنارکو سندیکالیستی شده اند. رجوع شود به نقد مواضع مندرج در نشریات «راه کارگر» و «کارگر تبعیدی» در مورد «تشکل های

عوامل فیزیکی های رژیم دامن زده اند. گرچه نظریات ارائه داده شده توسط این بخش از اپوزیسیون در دفاع از سیاست های رژیم نیست، اما بهررو، آگاهانه و یا ناآگاهانه، حامل نطفه های اولیه مواضع رفرمیستی است. تاریخ جنبش کارگری در قرن اخیر نشان داده است که همواره خطر نفوذ عقاید رفرمیستی توسط «چپ» در درون جنبش کارگری به مراتب بیشتر از نفوذ ایده های گرایش بورژوازی و «راست» بوده است. مقابله با تبلیغات رفرمیستی بورژوازی و به ویژه شکاندن سد تبلیغاتی و نهایتاً نفوذ اصلاح گرایان «چپ» در درون جنبش کارگری، یکی از وظایف عمده پیشروی کارگری در دوره آتی است. زیرا که احیاء «حزب پیشتاز انقلابی» برای تدارک انقلاب کارگری سوسیالیستی آتی، بدون خنثی سازی تخیل گرای اصلاح گرایان، با موانع عمده نی برخورد خواهد کرد.

تخیل گرای اصلاح گرایان

برخی از گرایش های «میان» ی اپوزیسیون بر این باورند که گویا می توان با «پیکار اجتماعی مسالمت آمیز» حکومت سرمایه داری (حتی دیکتاتوری نظامی نی مانند رژیم ایران) را "به عقب نشینی های احساسی و سرانجام استقرار دموکراسی وادار" کرد. البته آنها معتقدند که «پیکار مسالمت آمیز»، «استحاله طلبی» و «سازشکاری» نبوده که "به مفهوم کلیه اشکال غیرخشونت آمیز مبارزه است که فعال کردن مردم در امر مبارزه را مینا قرار می دهد." °

همچنین بعضی از گرایش های «چپ» اپوزیسیون استدلال می کنند که تحت رژیم سرمایه داری ایران، کارگران قادرند «تشکل های کارگری مستقل» را بر رژیم "تحمیل" کرده و برای دوره نی (تا سرنگونی رژیم) به نوعی «همزیستی» با رژیم

مستقل کارگری»، «دفترهای کارگری سوسیالیستی»، شماره ی ۱۸، آبان ۱۳۷۲ و شماره ی ۲۴، آبان ۱۳۷۳؛ و «کارگر سوسیالیست»، شماره ی ۴۱، فروردین ۱۳۷۶.
° - پویش شماره ی ۲۹، زمستان ۱۳۷۵، ص ۷ و ۸

داشته باشند^۶ و یا برخی معتقدند که "جامعه کارگری ایران، تبلیغ و ترویج برای ایجاد انجمن های صنفی در صنایع، کارخانجات و محیط های کارگری دیگر با توجه و استناد به قوانین خود رژیم از طرف کارگران، امری است که کاربرد بیشتری داشته و کارگران قادر خواهند بود هر چه سریع تر زیر یک چتر بگرد هم جمع شوند و از این کانال مسائل خود را پیش برند.^۷"

البته تفاوت هایی بین این دو گرایش وجود دارد. اولی مخالف مبارزه ی «قهرآمیز» برای سرنگونی رژیم است، دومی موافق براندازی است، اما آن را موکول به دوره نی همزیستی (تخاصم آمیز یا مسالمت آمیز) با رژیم می بیند. اما، هر دو نظر، در سازندگی و شرکت در نهادهای پیشنهادی پیشنهادی رژیم (یا به زعم آنها «عقب نشینی» رژیم بر اثر فشار عمومی) توافق دارند. مخرج مشترک اینها در همین نکته نهفته است.

در این که مردم بطور عموم و کارگران بطور اخص باید از هر وسیله ای بر اعمال فشار بر یک رژیم دیکتاتوری استفاده کنند، تردیدی نباید داشت. چه مبارزات «منفی» مردم (مانند رأی سفید انداختن در صندوق های انتخاباتی و یا رأی مثبت دادن به فردی مانند خاتمی) و یا مبارزات «مثبت» آنها (مانند اعتراض ها و قیام های توده ای و تظاهرات خیابانی) و یا دخالتگری «علنی» (مانند شرکت در تشکل های کارگری) همه ضروری و غیرقابل انکارند. بدیهی است که در صورت پیدایش «تشکل مستقل کارگری» (چه موقت و چه دائمی)، گرایش های انقلابی نیابستی بطور فرقه گرایانه از شرکت در آنها خودداری کنند.

اما، دخالتگری در نهادها (وابسته یا غیر وابسته) در چارچوب سرمایه داری (به ویژه دیکتاتوری نظامی) زمانی عملی و اصولی است که یک تشکیلات سیاسی

^۶ - رجوع شود به نقد نظریات «راه کارگر»، «دفترهای کارگری سوسیالیستی» شماره ی ۲۵، دی ۱۳۷۳.

^۷ - «کارگر تبعیدی»، شماره ۳۶، خرداد ۱۳۷۶، ص ۲۸.

(مجهز به برنامه انقلابی) پشت سر این دخالتگری قرار داشته باشد، که مشی دخالتگری را سازمان داده و تداوم آنرا تضمین کند. وگرنه، به ویژه در وضعیت اختناق آمیز ایران، هر لحظه کلیه این نهادها می توانند مورد تهاجم سرکوبگران رژیم قرار گرفته و شرکت کنندگان شناسایی و به زندان و جوخه های اعدام سپرده شده و کل تداوم مبارزات به مخاطره نابودی افتد.

حتی در صورت پیدایش یک تشکل کارگری مستقل از دولت (که امکان وقوع آن در وضعیت ایران بسیار محدود است، و چنانچه رخ دهد کوتاه مدت خواهد بود)، نیروهای انقلابی نباید پُل های پشت سر خود را خراب کرده و فعالان خود را به رژیم بطور علنی معرفی کنند. دخالت در درون یک تشکل «مستقل» نیز باید حساب شده، با برنامه، محتاطانه و با رعایت اکید مسایل امنیتی انجام پذیرد (به محض ایجاد «اصلاحات» موقتی نباید ماهیت واقعی رژیم را از یاد برد). تنها در چنین وضعیتی نیروهای انقلابی می توانند در اینگونه نهادها دخالت کنند. در عین حال یک نیروی انقلابی باید همچنان به سایر کارگران پیشرو هشدار دهد که آنها نیز به نوبه به تشکیل هسته های کارگری سوسیالیستی مخفی خود (و با برنامه مشخص) مبادرت کنند و سپس به درون این تشکل ها، بدون انحلال خود در آن، بروند. کارگران پیشرو را نباید خلع سلاح کرده و در دسترس حمله رژیم قرار داد.

گرچه در مورد این مسایل اختلاف وجود دارد، اما بحث اصلی ما با انحراف های رفرمیستی در درون جنبش کارگری، پیرامون این مسایل نیست.

بحث اساسی بر سر اینست که چنانچه خود رژیم به علل مختلف (فشار مردم یا تبلیغات دولت های غربی و یا بانک های بین المللی) روزه ها و زمینه هایی برای «اصلاحات» اقتصادی، سیاسی و اجتماعی فراهم آورد چه؟ (سناریویی که در دوره آتی محتمل به نظر می آید). آیا کارگران بایستی، برای مثال، در «مدیریت» کارخانه ها و یا ایجاد «تشکل های مستقل» فرمایشی و وابسته به رژیم (مانند سندیکاها و اتحادیه ها و انجمنهای صنفی زرد) شرکت فعال داشته باشند یا خیر؟ آیا

کارگران می توانند در راستای اداره و راه اندازی آنان کمک رسانند یا خیر؟ اینکه چه عاملی منجر به ایجاد چنین امکانات شده آنچه اهمیت ندارد. آنچه حائز اهمیت است پاسخ به این سوال است که آیا گرایش های «انقلابی» و «ضد دیکتاتوری» در چنین نهادها شرکت خود و سایرین را صلاح می دانند؟

پاسخ ما به دخالت در نهادهای رژیم در راستای سازندگی آن، «منفی» است! پاسخ رفرمیست ها «مثبت» است! اختلاف بر سر این موضوع است.

در تاریخ جنبش کارگری و امروزه، همواره یکی از اعتقادات «صادقانه» رفرمیست ها این بوده و هست که تصور می کنند «زمان» برخوردهای «قهرآمیز» بین «کار» و «سرمایه» در جهان سپری شده و بایستی با شیوه های «نوبن» به مسایل حکومتی برخورد کرد. به زعم آنها، گرایش های فکری مختلف در جامعه می توانند بطور «مسالمت آمیز» و تنها با اعمال «فشار» بر دولت های دیکتاتوری، آنها را مجبور به «عقب نشینی» کرده و نهایتاً انتلافی از دیدگاه های مختلف (سوسیالیست و بورژوا) که در درون یک «دولت دمکراتیک» بوجود می آید که پاسخگوی مسایل جامعه خواهد بود.

تجربه تاریخی نشان داده است که این قبیل حکومت ها، در چارچوب یک دولت بورژوایی عمل کرده و نه تنها ریشه ظلم و ستم اجتماعی را نمی کاهند که آنرا افزایش می دهند، زیرا که عملی جز دفاع از منافع «سرمایه» نمی توانند انجام دهند. این قبیل «پروژه» ها، حزب ها و گروه های «کارگری» را در درون دولت بورژوایی ادغام می کنند و نه برعکس آنها با چنین سیاستی، «قدرت دولتی بورژوازی» را نه تنها تضعیف نمی کنند که آنرا تقویت می کنند.

چنانچه ائتلاف سیاسی در درون دولت بورژوایی جایز نباشد، شرکت و دخالتگری در نهادهای اقتصادی و سیاسی بورژوازی نیز مردود است. زیرا اقتصاد سرمایه داری تنها متکی بر کسب «ارزش افزونه» یا «سود» است. هر کوششی در دخالت در امور «مدیریت» در کارخانه ها، شرکت در نهادهای فرمایشی، تنها

می تواند در خدمت «عقلانی» کردن این نهادها برای افزایش اخراج ها و استثمار بیشتر طبقه ی کارگر، قرار گیرد.

این اقدامات نه تنها «کنترل صنایع» را بدست کارگران نمی دهد که برعکس کارگران فعال را در خدمت سرمایه داری قرار می دهد. این نهادها، حتی اگر در ابتدا ظاهری «مستقل» داشته باشند، در نهایت در خدمت دولت سرمایه داری قرار می گیرند (به ویژه در وضعیت جوامعی مانند ایران که حتی دموکراسی بورژوازی نیز وجود ندارد).

«پیکار اجتماعی مسالمت آمیز» علیه رژیم در جهت وادار کردن آن، "به عقب نشینی های اساسی و سرانجام استقرار دموکراسی"، نظریاتی است که نه تنها نمایانگر «تجدد گرا» بی نیست که همان «سنت گرا» بی است که توسط نظریه پردازان رفرمیست جنبش کارگری بیش از یک قرن پیش طرح شده اند. در واقع ریشه آن در نظریات «برنشتین»، اواخر قرن ۱۹، نهفته است. این عقاید «تجدید نظر» به نظریات مارکسیستی بود. در واقع نظریات انحرافی سوسیال دموکراسی بین المللی را ما مدیون عقاید برنشتاین هستیم (تا نظریات کائوتسکی و با بیل). یکی از «دستاورد های» این گرایش بین المللی مبدل کردن شوراهای کارگری در آلمان و اطریش در سال های ۱۹۱۸-۱۹ (نطفه های اولیه یک «قدرت کارگری»)، به ابزاری در دست سرمایه داری صنعتی، بود! پس از آن، با بروز بحران اقتصادی ۳۲- ۱۹۲۳ این نهاد های «خود جوش» کارگری به شکرانه «سیاست» های رفرمیستی سوسیال دموکراسی بین المللی، در خدمت کامل سرمایه داری در آمدند.

پس از جنگ جهانی دوم در اروپا، تناسب قوا به نفع بورژوازی تغییر کرد و مجدداً زمره های «رفرمیست» ها در شرکت و مداخله در «مدیریت» و «ملی کردن دموکراتیک» صنایع شنیده شد. با این تفاوت که این بار «سازش طبقاتی» نه تنها توسط سوسیال دموکراسی، بلکه حزب های کمونیست (طرفدار مسکو) تحقق یافت.

بدین ترتیب «سود» سرمایه داران توسط این «خدمتکاران» سرمایه در درون جنبش کارگری، تضمین گشت.

تجربه قرن گذشته نشان داد، که ایده «کنترل مردمی» بر اقتصاد سرمایه داری، پارلمان بورژوایی، شوراهای محلی، کمیته ها و انجمن های «صنفی» کارگران و مدیران و غیره، تا مدامی که «قدرت» واقعی سیاسی و اقتصادی در دست بورژوازی باشد، افسانه نی بیش نیست. البته این اقدامات برای رفرمیست ها «پیروزی» محسوب می شود! تاریخ سوسیال دمکراسی در آلمان (اوایل جمهوری ویمار) نشان داد که این قبیل «پیروزی» ها، نتیجه نی جز وخیم تر کردن وضعیت کارگران را در بر ندارد.

کلیه نهادهای فرمایشی (حتی به ظاهر «مستقل»)، بدون دخالت آگاهانه و با برنامه پیشروی کارگری متشکل در درون یک حزب انقلابی، به ابزار استحکام «سرمایه» و تضعیف قدرت کارگری تبدیل می شود. در واقع، پیشنهاد «صادقانه» و دلسوزانه «ی رفرمیست ها به طبقه کارگر در راستای مبارزه برای «مدیریت کارگری»، نه تنها «جدید» نیست که تکرار همان افسانه های «سازش طبقاتی» سوسیال دمکراسی «سابق» است. رفرمیست ها عقاید مارکسیست های انقلابی را «فرقه گرایانه» قلمداد کرده و مدعی اند که از طریق دخالت های «صبورانه» ست که به تدریج (و در نهایت)، «قدرت» سیاسی و اقتصادی به کارگران منتقل خواهد شد. اما آنها همواره فراموش می کنند که «قدرت» در جامعه طبقاتی متکی بر دو ساختار اساسی است: «وجه تولید سرمایه داری» حاکم (حق «سرمایه» برای کنترل و غالب شدن بر نیروهای اصلی تولیدی، توسط مؤسساتی که بطور دائم در حال تولید اقتصاد سرمایه داری است، یعنی: مالکیت خصوصی، مزد کارگران، اقتصاد عمومی بازار در ارتباط با اقتصاد بازار جهانی و غیره)، و «دولت بورژوایی» است. کسانی که تصور می کنند این دو جزء بهم پیوند خورده، به تدریج و یا با «بیکار اجتماعی مسالمت آمیز» می تواند

نابود و از بین روند و دولت سرمایه داری را "به عقب نشینی های اساسی و سرانجام استقرار دموکراسی وادار" کنند، سخت در اشتباه هستند.

تاریخ جنبش کارگری در قرن اخیر نشان داده است که قدرت دولتی بورژوازی «به تدریج» از بین نمی رود و اصلاحات دموکراتیک «قدم به قدم» حاصل نمی گردند. بهررو، «اصلاحات» اواخر قرن نوزدهم در اروپا توسط بورژوازی، حتی در جوامع غربی امروزی کارآیی خود را از دست داده است، چه رسد به جامعه ئی نظیر ایران که تحت سلطه ی دیکتاتوری آخوندی است.

ایده دخالت و مشارکت در «مدیریت» کارخانه و یا «سهیم» شدن در سود کارخانه و یا مشارکت در امور اقتصادی، نه تنها توسط دولت سرمایه داری برای حل بحران خود طرح می گردد، و نه تنها توسط سوسیال دموکرات ها و استالینیست ها برای «سازش طبقاتی» سنتاً مورد حمایت قرار گرفته، که توسط بخشی از خود کارگران نیز مورد استقبال و پذیرش قرار می گیرد. زیرا که کارگران، به مفهوم اعم کلمه، تحت تأثیر اعتقادات خرده بورژوازی «سندیکالیستی»، «آنارکو سندیکالیستی» و «آنارشیمیستی» قرار می گیرند. «مدیریت» و یا «سهیم» شدن در یک کارخانه برای آنها غنیمت شمرده می شود، زیرا که بر این باورند که با این عمل «بتدریج» سایر کارخانه ها نیز تحت تأثیر قرار گرفته و «قدم به قدم» دولت سرمایه داری «عقب نشینی» کرده، تا اینکه «تشکل های مستقل کارگری» زمینه سرنگونی آن را فراهم آورد. بدیهی است که اینگونه افکار «تخیلی»، کارکرد خود را امروزه از دست داده اند. مدافعان چنین نظریاتی توجه نمی کنند که سرمایه داری به سوی «اجتماعی کردن» و «مرکزیت»، توسط دولت سرمایه داری، پیش می ورد. این دولت مرکزی نیز بدون عمل آگاهانه عناصر آگاه پرولتاریا از بین نمی رود. یک اعصاب و حتی یک اعصاب عمومی نیز به خودی خود رژیم را سرنگون نمی کند، چه رسد به دخالت در «مدیریت» یک کارخانه (حتی توسط اکثریت کارگران) و یا تشکیل یک «تشکل کارگری» (حتی مستقل از دولت).

«مدیریت کارگری» تنها پس از سرنگونی نظام سرمایه داری امکان پذیر است. آنچه طبقه ی کارگر و به ویژه پیشروی آن باید از هم اکنون در دستور کار خود قرار دهد اعمال «کنترل کارگری» است. در انقلاب ایران نیز مسئله کنترل کارگری به یکی از محوری ترین شیوه ی مبارزات کارگران تبدیل شد. کارگران برای آماده سازی خود برای «مدیریت کارگری» باید از این تجربه بگذرند. این نکته یی است که هیچ یک از سازمان سیاسی «چپ» به آن توجه نکرده و نمی کنند.

«کنترل کارگری» و «مدیریت کارگری»

در جامعه سرمایه داری، مشارکت کارگران در «مدیریت» کارخانه ها نه تنها کمکی به کارگران نکرده، که آنها را هر چه بیشتر اسیر قوانین سرمایه داری می کند. دولت سرمایه داری برای حفظ منافع خود از روش های گوناگون، از ارباب و سرکوب گرفته تا درگیری کارگران در نظام اقتصادی، استفاده می کند. بدیهی است کارگرانی که روزانه بیش از ۸ تا ۱۰ ساعت کار مشقت بار برای امرار معاش خود و خانواده شان انجام داده، نمی توانند «یک روزه» بدون تجربه کافی، آنهم زیر نفوذ سرمایه داری در مدیریت کارخانه مشارکت کنند. تجربه «مدیریت»، را نیز سرمایه داران به کارگران اعطاء نخواهند کرد. این تجربه نیز همانند هر «حق»ی باید از طریق مبارزه کسب گردد. این مبارزه نیز تنها می تواند بر محور «حق» نظارت و «کنترل» کارگری بر تولید و توزیع صورت گیرد.

برای تحقق این امر، کارگران باید بر کلیه اطلاعات مربوط به کارخانه آگاه شوند: دخل و خرج ها، گزارش ها در مورد وام ها، سود کارخانه، حقوق و پاداش های مدیران و کارفرمایان، چگونگی سرمایه گذاری ها و غیره. کارگران باید مطلع شوند که چه کالاهایی تولید می شود و چرا. کارگران باید بدانند که چه تعدادی کارگر استخدام می شود و چه تعدادی اخراج. کارگران باید آگاه باشند که چه کارخانه یی گشایش می یابد و چه کارخانه یی تعطیل می گردد. آنها باید واقف باشند که معیارهای

دستمزدهای کارگران و کارفرمایان و مدیران چیستند. آنها باید در تصمیم گیری در مورد امکانات رفاهی، جریمه، پاداش، اخراج و ترفیع رتبه حضور و مشارکت داشته باشند. آنها باید در جریان اسرار معاملاتی (ارتباط با بانک های داخلی و بین المللی و میان سرمایه داران) قرار گیرند.

شعار «کنترل کارگری» مطالبه‌ی است که از آگاهی ملموس امروزی طبقه‌ی کارگری آغاز شده و کل نظام را زیر سوال قرار می‌دهد. اما، سرمایه‌داران هیچگاه به این مطالبات تن نخواهند داد، زیرا که با چنین عملی، حیات کل نظام خود را به ورطه نابودی خواهند رساند.

با طرح چنین شعاری توسط کارگران و عدم پذیرش کامل آن توسط سرمایه‌داران، کارگران و مقابل کل نظام سرمایه‌داری قرار گرفته و «سمت گیری» مرکزی را در راستای کسب آگاهی سوسیالیستی برای سرنگونی رژیم کسب می‌کنند. در عین حال، ضمن طرح شعار «کنترل کارگری» که در نظام سرمایه‌داری قابل تحقق نمی‌باشد، کارگران در عمل می‌توانند تجربه «مدیریت» کارگری را در جامعه سرمایه‌داری کسب کنند. اما، نه از «بالا» و همراه با مدیران سرمایه‌داران، بلکه از «پائین» متکی بر نیروی خودشان.

نطفه‌های اولیه «قدرت کارگری»

هر مبارزه‌ی کارگری‌نی که فرای هدف‌های محدود اقتصادی و سیاسی برود، حامل شکل‌ها و نطفه‌های اولیه «قدرت پرولتری» است. قدرتی که در مقابل «قدرت بورژوایی» قرار گرفته و آنرا مورد سوال بنیادین قرار می‌دهد. به قول یکی از وزرای بورژوا اروپایی "هر اعتصاب کارگری‌نی نطفه یک انقلاب را در «خود» دارد!"

گرچه، سازماندهی یک اعتصاب محلی با هدف اقتصادی جزئی آغاز می‌شود، اما بخشی از قدرت سرمایه‌داری را زیر سوال می‌برد. اعتصاب، عملی است که کارگران

را رودر رو در مقابل مدیریت قرار می دهد. کارگران با این اقدام به مدیریت می گویند که: "هر چه دلش خواست نمی تواند انجام دهد!" همچنین کارگران با این عمل کل حقوق دولت بورژوازی را در اعمال کنترل در کارخانه، مورد سوال قرار می دهند. یک اعتصاب بر محور یک سلسله مطالبات جزئی، کل «قوانین» سرمایه داری را نیز بی اعتبار اعلام می کند. قوانینی نظیر «آزادی کار» که توسط مبلغان دولت سرمایه داری موعظه می شود، در عمل به قوانین «آزادی استثمار» کارگران توسط سرمایه داران ترجمه می شود. زیرا که به محض وقوع یک اعتصاب ساده، مدیریت کارخانه با توسل به نیروی ضربتی دولت سرمایه داری کلیه حقوق ابتدایی، از جمله حق رفت و آمد به کارخانه را از کارگران سلب می کند. تنها لحظاتی پس از آغاز یک اعتصاب، کارگران در می یابند که تبلیغات «آزادی کار» توسط دولت سرمایه داری قلابی است. کارگران بلافاصله درک می کنند که «قوانین کار» بورژوازی سراپا کذب است. نه تنها حق اعتراض به محیط نامساعد و وضعیت کار از کارگران سلب می شود، که حتی رهبران آنان اخراج، دستگیر و شکنجه و اعدام نیز می گردند. پس از هر اعتصابی کارگران بلافاصله مفهوم واقعی «آزادی کار» و «قانون کار» را درک می کنند: «آزادی سرمایه» برای خرید «نیروی کار» در هر وضعیت و شکلی که مورد علاقه و نیاز آنان است؛ «قانون سرمایه» که کارگران را مبنی بر معیارهایی، با اعمال زور، مجبور به پذیرش کلیه شرط های آنان می کند!

اما در صورت بروز یک اعتصاب گسترده تر، سراسری و عمومی، تضاد بین «کار» و «سرمایه» در شکل عریان تر و واضح تری ظاهر می گردد. برای نمونه چنانچه یک اعتصاب از کارخانه ئی آغاز گشته و به محلات، کارخانه ها و ادارات مجاور گسترش یابد؛ زمانی که اعتصاب کارخانه از یک اعتصاب عادی (دست از کار کشیدن) فراتر رود و کارگران، کارخانه را نه تنها به اشغال خود گیرند، بلکه بطور «فعال» امر مدیریت آن را بر عهده گیرند، اعتصاب به نتیجه منطقی و نهایی خود

می رسد و یک سؤال محوری طرح می گردد: چه کسی «ارباب» کارخانه، اقتصاد و دولت است، کارگران یا سرمایه داران؟

کارگران، در عمل در می یابند که خود آنها «ارباب» کارخانه هستند و نه مدیران و سرمایه داران. اما، تنها راه تضمین تداوم این وضعیت، سازماندهی کارگری است. ایجاد «کمیته اعتصاب» سنتاً پاسخگوی این نیاز مقطعی کارگران است. «کمیته اعتصاب» نقش ایجاد جمع آوری منابع مالی، خوراک و پوشاک و غیره را برای اعتصاب کنندگان بر عهده می گیرد. اما اینها تنها کار «کمیته اعتصاب» نیست. این کمیته به کمیسیون های متعددی بر اساس نیاز مادی، معنوی و سیاسی و تشکیلاتی کارگران تقسیم می شود. ما در این مقطع شاهد نخستین نطفه های «قدرت کارگری» خواهیم بود. کمیسیون های مالی، خوراک، پوشاک، میلیسیای مسلح، اطلاعات، تفریح و حتی «اطلاعات مخفی» به وجود می آیند. چنانچه «اعتصاب»، عمومی گردد، بلافاصله بخش های تولیدی، برنامه ریزی اقتصادی، امور خارجی نیز به دنبال کمیسیون ها شکل می گیرند. در اینجا کارگران نخستین آزمایش «قدرت» را تجربه می کنند. کمیته اعتصاب برای از میان برداشتن «تقسیم کار» تحمیلی جامعه بورژوازی بین «برنامه ریزان» و «مجریان»، به شکل روزانه جلسات عمومی گذاشته تا تمام کارگران و خانواده های آنان در کلیه امور تصمیم گیری قرار گیرند.

چنین تشکل دمکراتیک و مبارزی نه تنها مطالبات اعتصاب کنندگان را تحقق خواهد بخشید که نخستین گام را برای رهایی کارگران از اعمال زور و اجحافات مدیریت و مسئولان کارخانه، بر خواهد داشت. یعنی نخستین گام در راستای الغاء «از خود بیگانگی» و رهایی از شر «قوانین بازار» و «سرمایه».

زمانی که یک اعتصاب محلی، برای سازماندهی خود، دست به ایجاد کمیته اعتصاب دمکراتیکی می زند؛ زمانی که این قبیل کمیته ها نه تنها در یک کارخانه که در یک منطقه به وجود بیاید؛ زمانی که این کمیته ها از طریق هیئت نمایندگی این

نهادهای با یکدیگر ارتباط برقرار کنند و مرکزیت بیابند؛ در آن صورت ما شاهد تولد شوراهای کارگری خواهیم بود. این نطفه اولیه دولت کارگری آتی است.

شورای «پتروگراد» در روسیه به چنین شکلی تولد یافت و رهبری انقلاب اکتبر را بدست گرفت. در ایران نیز در دوره پیشا انقلابی قیام بهمن ۱۳۵۷، سازماندهی شوراهای و کمیته‌های اعتصاب به بارزترین نحوی چنین نطفه‌هایی را به وجود آورد. کارگران و کارکنان صنایع نفت با چنین سازماندهی قادر شدند که شیرهای نفت را بسته و ستون فقرات رژیم شاه را بشکنند. این اقدام منجر به سرنگونی نهایی رژیم شاه شد.

«آگاهی» و انقلاب پرولتری

گرچه هر اعتصاب گسترده و دراز مدت، حامل نطفه‌های اولیه قدرت کارگری است، اما برای تحقق نهایی آن، به عوامل دیگری نیاز است. زیرا که تفاوت مهمی بین تهاجم بالقوه علیه دولت سرمایه داری و تحقق نهایی تسخیر قدرت سیاسی توسط کارگران وجود دارد. آنچه این دو وضعیت را بهم پیوند می‌دهد سطح «آگاهی» سیاسی درون جنبش کارگری است. بدون یک سلسله تصمیم‌گیری آگاهانه، هیچ اعتصابی به خودی خود رژیم سرمایه داری را تهدید بنیادین نمی‌کند. هیچ «کمیته اعتصاب»ی به شکل خودجوش به یک «شورا» تبدیل نمی‌شود.

یکی از خصوصیات بارز انقلاب‌های سوسیالیستی کارگری نیز در همین امر نهفته است. برخلاف کلیه انقلاب‌های اجتماعی گذشته که قدرت سیاسی به طبقاتی انتقال یافتند که صاحب ثروت جامعه بودند (طبقات دارا)، طبقه کارگر تنها طبقه‌ای در تاریخ است که صرفاً پس از قدرت سیاسی و رهایی خود به ثروت ملی و مناسبات تولیدی دست خواهد یافت. بدون سرنگونی بنیادین دولت بورژوازی، طبقه کارگر قادر به نظارت و کنترل کامل بر امور کارخانه‌ها نخواهد بود. بدون «سر به نیست» کردن دولت سرمایه داری کنترل بر مناسبات مادی تولیدی غیر ممکن خواهد بود.

اما، سرنگونی قدرت و دولت بورژوازی نیاز به برنامه ریزی و عمل مرکزی سیاسی خاص دارد. برای سازماندهی برنامه ی اقتصادی برنامه ریزی شده و اجتماعی شده نیاز به اقدامات حساب شده است. بنابراین انقلاب سوسیالیستی تنها یک قیام توده نی خود جوش نیست (البته در هر انقلابی چنین حرکت هایی ضروری است و بدون آنها انقلابی آغاز نمی گردد)، بلکه حرکت مشخص برنامه ریزی شده نی است که مانند زنجیری بهم پیوند خورده اند. هر گسستی در این سلسله عملیات، انقلاب را می تواند با فاجعه روبرو کند.

به سخن دیگر، انقلابی که قرار است کارگران «از خود بیگانه شده» را به انسان های «آزاد شده» نی که سرنوشت خود را در دست خواهند گرفت، تبدیل کند؛ باید توسط پرولتاریای «آگاه» و سازمان یافته صورت پذیرد. البته تنها «آگاهی» نیز کافی نیست، باید وضعیت عینی نیز در سطح جامعه آماده باشد.

بدیهی است که پس از هر اعتلای انقلابی، اعتصاب عمومی و قیام توده نی، مسئله ی «قدرت دوگانه» در جامعه طرح می گردد: قدرت بورژوازی یا قدرت پرولتری. وضعیت عینی نی که منجر به اعتلای انقلابی در دوره پیشا انقلابی، در راستای تسخیر قدرت توسط پرولتاریای آگاه، می گردد از این قرار است: بحران عینی و دائمی در روابط تولیدی سرمایه داری (کساد، تورم، بیکاری و هرج و مرج در تولید و غیره)؛ بحران سیاسی در درون هیئت حاکم (کشمکش های درونی، بی اعتمادی به رهبریت، تفرقه، عدم وجود یکپارچگی و وحدت)؛ نارضایتی عمومی مردم (به ویژه در درون قشرهای خرده بورژوا و زحمتکشان)؛ بی اعتمادی طبقه کارگر به سیاستمداران بورژوا، اعتماد به نفس طبقه ی کارگر در نتیجه مبارزات ضد رژیم پیروزمند، پیگیر و دراز مدت؛ شکل گیری پیشروی کارگری منسجم و متعهد با اعتماد به نفس کافی.

چنانچه اغلب وضعیت عینی ذکر شده ایجاد گردد، هر چه جرقه نی در جامعه منجر به انفجار توده نی می گردد. هر اعتصابی که از مطالبات اقتصادی جزئی آغاز گردد،

بلافاصله به «دروازه» طرح مسنله «قدرت دوگانه» می رسد. البته فرا رفتن از این «دروازه»، بستگی به آمادگی پیشروی کارگری و به ویژه وجود یک «حزب پیشتاز انقلابی» در جامعه دارد. حزبی که پیشاپیش، اعتبار سیاسی در درون پیشروی کارگری یافته باشد. در قیام بهمن ۱۳۵۷ زحمتکشان و کارگران ایران از این دروازه عبور کردند، اما به علت نبود «رهبری» در جنبش کارگری، با استقرار ضدانقلاب سرمایه داری آخوندی، از این مرز عقب رانده شدند. قیام های شهرهای ایران به ویژه در اسلام شهر، نمایانگر آمادگی وضعیت عینی برای عبور طبقه ی کارگر از این «دروازه» است. مسئله اصلی بر سر تدارک و سازماندهی انقلاب آتی ایران است.

دولت سرمایه داری نه تنها با ارباب و اعمال زور نظام سرمایه داری پوسیده را پا بر جا نگه می دارد که همراه با رفرمیست های رنگارنگ در درون جنبش کارگری، مبادرت به تعویق انداختن انقلاب اجتماعی می کند. تبلیغات ایدئولوژیک این عده در درون طبقه کارگر و زحمتکشان تأثیرات خود را می گذارد. چنانچه طبقه ی کارگر تحت تأثیر ایدئولوژی بورژوایی و خرده بورژوایی و تبلیغات سرمایه داری قرار نمی گرفتند، نظام سرمایه داری یک روز هم دوام نمی آورد! حاکمیت بورژوائی تنها از طریق زور و تبلیغات (رسانه های عمومی، مساجد، مدارس و غیره) نیز اعمال نمی گردد، که از طریق حاکمیت بر بازار اقتصادی، اعمال استثمار و «استثمار مضاعف» بر کارگران، بیکارسازی و اخراج و ایجاد وضعیتی که کارگران قادر نباشند به جهان بینی خود دست یابند، صورت می گیرد. بورژوازی عامل اصلی ایجاد «ایدئولوژی کاذب» در جامعه است که اکثر مردم را تحت تأثیر قرار می دهد.

در جوامع غربی، نظام سرمایه داری تنها در وضعیت بسیار بحرانی متوسل به اعمال زور مداوم می گردد، وگرنه با تحمیل قوانین بازار، به اندازه کافی کارگران و زحمتکشان را ارباب می کند، تا توان مقاومت را از آنها سلب کند. کارگران (حتی آگاه ترین آنها) نهایتاً می پذیرند که برای کسب «یک لقمه نان» و یا برای «سیر کردن شکم خود و خانواده شان» بایستی «نیروی کار» خود را به فروش برسانند و

به قوانین بازار تمکین کنند. این اقدام به عنوان یک امر «طبیعی» قلمداد می شود. تنها در وضعیت بحرانی است که کل نظام سرمایه داری به زیر سوال رفته و قیام های توده نی در دستور روز قرار می گیرد.

در ایران، طی دو دهه گذشته، وضعیت سیاسی همواره بحرانی و دائمی بوده و رژیم با توسل به اعمال زور و اختناق حرکت های توده نی را سرکوب کرده است. اما همان رژیم می تواند، تحت وضعیت نوینی، زیر لوای «اصلاحات»، ارباب زحمتکشان را به شکل دیگری اعمال کند.

در ایران توده های مردم توهمی به این رژیم نداشته و ندارند و به اشکال مختلف به مبارزه ادامه داده اند (گرچه مقطعی، محلی و کوتاه مدت). بدیهی است که چنانچه مقاومت آنان علیه رژیم، متکی بر یک تشکیلات سیاسی، ادامه یابد و خواهان تغییرات بنیادین نظام شوند، کل «نظم» بورژوازی در خطر نابودی قرار خواهد گرفت. کارگران تنها متکی بر نیروی خود و در نتیجه ی مبارزات ضد سرمایه داری، می توانند علیه تبلیغات رژیم موضع اعلام کنند. آنها در مبارزه روزمره خود بر محور مطالبات «کنترل کارگری» در کف کارخانه متوجه می شوند که خود «ارباب» کارخانه اند. در اینجا نطفه ی اولیه قدرت پرولتری شکل گرفته و زمینه برای حکومت کارگری فراهم می شود.

م. رازی

Razi@kargar.org

اکتبر ۱۹۹۷